



مقاله‌ای از : ملك الشعراء بهار

درباره شعر و ادب فارسی

فصلی از کتاب «بهار و ادب فارسی»

مجموعه ۱۰۰ مقاله از :

ملك الشعراء بهار

به کوشش : محمد گلبن

ناشر : شرکت سهامی

کتابهای جیبی

گروه مطالعات فرهنگی
گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابهای جیبی

اساس شعر را بر سه قسم می‌توان تقسیم نمود :

۱. اشعار اخلاقی .

۲. اشعار وصفی .

۳. اشعار روایی .

شکوه ، رزم و بهج ، شکار ، تعریف و جانت ، نقاشی طبیعت از قبیل آسمان ، درختان ، آب و هوا ، کوه ، دریا ، باغ و امثال آن را باید جزء اشعار وصفی محسوب داشت . معلوم است هرچه احساسات شاعر قویتر و یا لطیفتر باشد ، هرچه ذوق و سلیقه شاعر زیندتر باشد ، هرچه خود نقاشی نزدیکتر به طبیعت باشد ، آن نقاشی روحانی و یا جسمانی بهتر خواهد بود . مثلاً اگر شاعری خود گرفتار عشق شده باشد ، بر خودش مصائبی وارد شده باشد ، در محیط طبیعی و در دامن طبیعت نشو و نما کرده باشد ، بهتر از کسی که فقط در خیال و عالم تصور نقاشی می‌نماید از عهده برآمده و تابلوهای مختلفه عشقی را مجسم خواهد نمود .

اشعار روایی اشعاری هستند که وقایع تاریخی ، سرگذشتها ، قصهها ، حسب حالها را حکایت می‌نمایند ، این قسمت از شعر قدیمترین اقسام شعراست ، چنانکه ایلخانداد و ادیب هم یونانی که از اقدم سخن منظوم است داخل این قسمت از شعر است .

مزایای قسمت اول را که در حقیقت در مرتبه اولی شعر و مشکترین اقسام نظم است در نمره اول این مقاله به خوبی شرح دادیم . امثال آن نیز در میان گفتار عده‌ای از شعرای ایران یافت میشود ، مخصوصاً شعرای که بواسطه استغنائی فطری ، حریت فکر ، عدالت و انصاف جویی و علو شأن و مرتبت روحیه خویش نخواستند یا نتوانسته‌اند نزد امرا تقرب جویند ، یا امرای وقت که

اشعار اخلاقی اشعاری هستند که تشویق و ترغیب به پیروی از اصول خوب ، احساسات سالم ، حریت افکار و آزادی عقیده ، وطن‌پرستی و شرافت دوستی ، راستی و نیکوکاری و اجتناب از صفت رذیله بنمایند . چون برای نژادهای مختلفه و ادوار متفاوته اصول اخلاقی کم و بیش متفاوت است ، فحراً حکمیت در خوبی و بدی این قبیل اشعار هم باید با ملاحظه این اختلافات باشد . هر ملت و نژادی در هر دوره برای تکمیل و ترقی هیئت اجتماعی خود پیروی از اصول و پیمودن راه‌هایی را معتقد است که شاید همان اصول و راهها منظور دیگران نباشد . مرام هیئت اجتماعی نژاد سمیتیک (۱) با نژاد آری ، (۲) مرام یهودی قدیم با یونانی و روم و ایرانی قدیم یکی نبوده اصول اخلاقی و اجتماعی آنها متباین بوده است . بنابراین اشعار اخلاقی آنها هم قهرآ باهم متفاوت است مگر بهترین آن اشعاری که دارای جنبه عمومی باشد . اشعار وصفی و تشبیهات ، اشعاری هستند که شاعر در آنها نقاشی و تابلوسازی می‌کند ، اعم از اینکه این تابلوسازی نقاشی روحانی و پسیکولوژیک و یا نقاشی جسمانی و طبیعی باشد ؛ بنیان‌حالات عشقیه ، غضب ، خوشوقتی ، دلنگی ،

عموماً خوشگذران و تمیق دوست و خود خواه و سفاک بوده‌اند چنین شعرا وندسانی را به خود راه نداده و بلکه آنها را مطرود و محبوس ساخته و افکار عمومی نیز باین نتیجه با آنها همراه نشده ، این قبیل اشخاص که نسبتاً نادر و قلیل‌الوجود بوده‌اند ، غالباً در عداد شعرای درجه اول یعنی شعرای اخلاقی و حساس محسوب می‌شوند .

منجمله بزرگترین آنها فردوسی طبرانی طوسی است ، که بساطت حیات و سادگی معیشت و عسرت زندگانی او اخلاق او را تصفیه نموده و بلندی همت و علو نفس و آزادمردی او از اشعار او به خوبی پیداست .

اشعار فردوسی را که ما و تمام دنیا خوب می‌دانیم نه فقط به واسطه جزالت الفاظ و پختگی سبک و حسن ترکیبات است ، زیرا دیگران نیز با همان جزالت و حسن ترکیبات شعر گفته‌اند ولی ابداً به پایه اشعار فردوسی نرسیده است ، بلکه حسن اشعار فردوسی معنای در حسن اخلاق گوینده و بزرگی دماغ و وسعت صدر و علو همت شاعری است که آن اشعار را در عین یک سلسله هیجانها و احساسات ملیه و وطنیه سروده است .

ما وقتی که اشعار فردوسی را می‌خوانیم ، در هر مورد با اشخاص بزرگوار و کریم‌النفس و با غیرت و شجاع روبرو می‌شویم . ما تصور می‌کنیم این کیخسرو یا رستم است که با ما سخن می‌گوید ، یا انوشیروان است که با ما حرف می‌زند ، در صورتیکه این همان شاعر است که در پشت پرده اشعار خود ایستاده و اخلاق اوست که صفات میزبان شهریاران و شجعان و بزرگان را برای ما مجسم می‌نماید .

قطعه معروف - ز شیر شتر خوردن و سوسمار - را سردار ایرانی نگفته و احساسات او درین قطعه ایداً دخیل نبوده است ، بلکه این احساسات و غیرت فردوسی است که از زبان یک ژنرال ایرانی با ما صحبت می‌کند .

فردوسی شاهنامه را فقط به سائمه احساسات وطنیه و ملیه خویش به نظم آورده ، درحالی‌که خود فقیر بوده و به دادن مالیات مزرعه خود قادر نبوده است . یکی از متمولین و رجال شهر طوس او را اداره کرده و حاکم طوس نیز مالیات او را بخشیده یا از مهماندار او مأخوذ می‌داشته و فردوسی به فراغت شاهنامه را منظوم می‌نموده است ، چنانکه خود گوید :

علی دیلم و بودلف راست بهر
همی غنم اندر میان دواج (۳)

ازین نامه از نامداران شهر
نیم آگه از اصل و فرع خراج

سپس دوست او - که فردوسی از او خیلی تمجید می‌نماید - به او گفته‌است که اگر این کتاب را تمام کردی به یکی از سلاطین بسیار بده نام او دبیاچه‌اش را هزین نما . بنابراین فردوسی نام محمود را در چند جا ذکر کرده و به تصدیق وقتی که فردوسی به غزنین رفته‌است شاهنامه یا تمام یا قریب به تمام فردوسی در حین ساختن شاهنامه یا وجود میثاق‌های روسای شهر ، معذک نظر به استغفای فطری در حالت فقر می‌زیسته ، چنانکه در قصه رستم و اسفندیار می‌گوید :

کنسون خورد باید می خوشکوار
هوا پرخروش و زمین بر ز جوش
درم دارد و نمان و نقل و نبید
مرا نیست این ، خرم آن را که هست

که می بوی مشک آید از جویبار
خنک آنکه دل شاد دارد به نوش
سر گوسفندی ، تواند برید
بینشای بر مردم تنگ‌دست

پیداست که فردوسی درین معراع آخر تقاضایی نکرده ، بلکه یک حس کرامت و سخاوتی او را در عین بی‌بضاعتی به هیجان آورده و به توانگران دستور سخاوت و دستگیری می‌دهد و از اینکه خود او تهیدست‌است و قادر بر سخاوت نیست تأسف می‌خورد و در آخر داستان اسفندیار می‌گوید :

دو گوش و دو پای من آهو (۴) گرفت
تهدستی و سال نیرو گرفت
بیستم بدین گونه بد خواه بخت
بنالم ز بخت بد و سال سخت

این شاعر فقیر وقتی که در دربار محمود بی‌اعتنایی دیده و خود را طرف تهمت و هدف خندنگ حسد و تفتین مشاهده نموده و پادشاه سی‌سال زحمت خود را نه به مقدار همت خود می‌بیند ، بدون ذره‌ای پروا و بیم ، پولهای او را که برایش آورده بودند به حمامی و غیره بخشیده و از شهر خارج می‌شود .

این آتم با این علو طبع و استغفای فطری در عین بساطت اخلاق و تنگدستی ، البته باید اعتراف بهتر و بالاتر از شعرای باشد که در پیرامون قطر محمودی شب و روز به شرب شراب و ملاعبه کودکان ماهروی اشتغال داشته باشند .

دقیقی که هزار بیت ست شاهنامه از اوست ، چون سایر شعرای متمم در پیشگاه چغانیان بلخ می‌زیسته و بالاخره هم به دست یکی از غلامان خود کشته شد ، فردوسی درباره او می‌گوید :

جوانی بیامد گشاده زبان
جوانیش را خوی بد یار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد
یکایک از او بخت بر کشته شد
سخن گفتن خوب و طبع روان
ایسا بد همیشه به پیکار بود
نهادش به سر بر یکی تیره ترک
نبود از جهان دلش یک روز شاه
به دست یکی بنده بر ، کشته شد

ازین اشعار پیداست که فردوسی اخلاق عمومی شعرای مداح را نمی‌پسندیده و خود می‌دانسته‌است که اخلاق فاسد آن شعرا ، مانع‌است که اشعار اخلاقی و بلند و قابل دوام گویند .

اشعار عنصری با حد اعلائی که از حیث متانت و جزالت و دقت معانی و استحکام الفاظ و اصطلاح داراست ، معذک چون در پیرامون تنعم و مدهانه و چاپلوسی ساخته شده‌اند ، قابل ترجمه و نشر عمومی نیستند ، و هیچ وقت شمولیت نیافته و نخواهند یافت ، زیرا پیداست که احساسات و طبیعیت در سخنان او کم و نادر است . نعت و آسایش و اشتغال به راهی و کامجوییهای دائمی ، همچنان وحی و فریاد صمیمانه‌ای در او نگذاشته بوده‌است ، یک غزل پر حرارت ، یک شکوه و ناله قلبی ، یک حمله و انتقاد شجاعانه در تمام اشعار او نیست و اشعاری هم که از او معقول شده نیز محققاً از همین قبیل بوده‌اند . خود عنصری در چایی می‌گوید :

غزل رودکی وار نیکو بود
اگرچه بسیم به بار یک لفظ
و در جای دیگر اعتراف به دائم‌الخمری و الکلیک بودن خود نموده می‌گوید :

غزلهای من رودکی وار نیست
بدین برده اند مرا بار نیست

دست چون کردم معنای در دلم حاضر شود

و ز دلم غایب شود آنکه که گرم هوشیار
در حالی که فردوسی از بی‌فانی شکوه می‌کند ، این است فرق شاعر و پدیده‌ای است وقتی که به شکر تنعمات و تقرب عنصریها را با عات محرومیت و بی‌اعتناییهای امثال فردوسی را در یک محیط مستبد و تمیق خواه با هم بسنجیم ، اخلاق طرفین بخوبی بر ما معلوم شده و چون اشعار آنها را پهلوی هم می‌گذاریم استنباط ما را کاملاً تصدیق خواهند نمود .

در سینه‌های که فرخ سیستانی در موقع فقر و بساطت احوال و یاکتی اخلاق خود برای امیر چغانیان ساخته و در حقیقت از اشعار اولیه او به شمار می‌آید ، از هر حیث بهتر و چسبیده‌تر و معنی‌دارتر از سایر اشعار فرخی‌اند ، مخصوصاً قصیده اول که مطلعش این است :

با کاروان حنہ بر فتم ز سیستان
با حنہ تنیده ز دل بافته ز جان

به همان درجه که در احساسات و امید و بساطت حال بر قصیده راثیه دوم سبقت دارد ، به همان درجه هم در استحکام و تأثیر و چسبندگی بر دومی مقدم واز او بهتر است . فقط حس شدید عشقی و رقت قلبی که از قوه لطیف موسیقیدانی و خوانندگی و نوازندگی در فرخی مکمون بوده‌است ، تغزلات او را جالب و بسی مؤثر نموده معذک تغزلات مؤثر فرخی را نمی‌توان در عداد اشعار درجه اول و عمومی قرار داد .

اشعار اولیه سنانی که به تغزل و غیره ابتدا شده به مدیحه ختم می‌شود ، اگر درست سنجیده شود فوق‌العاده پست و ست و ناتندرست است و بر عکس قصاید مثنویاتی که در اعراض از محیط و آزادی عقیده و آتمباعات عمومی می‌گوید ، فوق‌العاده بلند و جزیل و قابل ترجمه به زبانها و دارای احساسات بقیه در صفحه ۶۲

درباره شعر و ادب فارسی (بقیه)

و هیجانهای عمومی است .

همچنین اشعاری که مسعود سعد سلمان در موقع آزادی و مناسبت بزرگان گفته چندان موقعیت بزرگ و نیرومندی ، از نقطه نظر اخلاقی ، ندارد و اگر خیلی بخواهیم از آنها تمجید کنیم می‌گوییم مثل عمری گفته ، ولی قصاید و قطعاتی که در خرابی اوضاع مملکت ، در تشویق به شهادت و مردانگی ، در شکوه از حبس و بیگانه‌ی خود گفته‌است ، بی‌اندازه مؤثر و بلند و نادر است احساسات عالی و قابل ترجمه است .

چه سنائی و چه مسعود ، در اوقات آسایش و تقرب بزرگان مستغرق محیط فاسد و اسیر هوا و عوس و کلامرانی یا طمع و استکیاب بوده‌اند و پس از بیرون آمدن از محیط ، یا تهمتزدگی و محسوسیت طولانی ، قریحشان جنبش نموده ، حواس و افکارشان جمع شده و هیجانهایی در آنها پدید آمده است که همانها مایه خوبی و فوق محیط بودن اشعار آنهاست .

آزادی فکر و حریت ادبی که اساس ادبیات و روح اشعار را ایجاد می‌نماید ، در اطراف ناز و نعمت و عیش و عشرت بزم امرا و بزرگان هیچ وقت نبوده و نخواهد بود . فقط این روح را در ویرانه‌ها ، در صحراها ، در کنج اطاقهای نیمه مفروش و در زندانهای عمیق و مغاره‌ها خواهید جست .

حکیم عمر خیام ، با آن معلومات و ذوق فطری یا مختصر مؤنتی که از رفیق صمیمی او خواجه نظام‌الملک وزیر به او رسید قانع شده و در نیشابور نشسته و فکر آزاد خود را تا کلوب‌های لندن و محافل ادبی پاریس اشاعت می‌دهد .

ناصر خسرو عنوی ، در دامنه کوه بیگان منزوی شده و عقیده آزاد و جوراقت خود را در اطراف یک محیط متعصب و خونریزی بیشتر می‌نماید . و این زمین خراسانی از تقرب بزرگان استنکاف ورزیده و حقایق را بی‌پوشش برای هموطنانش بیان می‌کند .

اینها همه از نتیجه علو طبع و استغنی نفس و حریت فکر و عقیده خود توانسته‌اند اشعار خوب بگویند و دنیا هم اشعار آنها را همه وقت قبول داشته و خواهد داشت .

قسمت دوم ، اشعار وصفی و تشبیهات است . این قسمت در میان ادبیات عالم جزو اعظم و نیک ادبیات است . در ادبیات ایران نیز همه جا به این صنعت بر می‌خوریم ولی غالباً تشبیهاتی مطابق روح واقعی و نقاشی طبیعی کمتر دیده می‌شود ، چه به علت تأثیر محیط که در یکی از مقاله های خود نوشتیم ، تشبیهات و توصیفات ادبای آسیا غالباً دارای اغراق است که طابع ساده و بی‌آلایش آنها را نمی‌پسندد . در میان اشعار عربی تشبیهات ساده دلچسب بیشتر است تا در اشعار عجم ، زیرا بساطت و سادگی عرب از شعرای عجم زیادتر بوده ، مخصوصاً اشعار عرب قبل از اسلام به واسطه عدم معاشرت آنها با تمدن و حیثیات ساده بسط بدوی ، فوق‌العاده دارای حیثیات طبیعی بوده و همین بساطت حال و علو طبع شعرای جاهلیت است که اشعار آنها را غیر قابل تقلید و در حقیقت جزء اشعار خوب عمومی و قابل ترجمه قرار داده است .

عرب قبل از اسلام هر چیزی را همان طور که هست وصف می‌کند و اگر هم چیزی را به چیزی تشبیه می‌نماید به قدری ساده و نزدیک است که هر کس از آن لذت می‌برد ، مثل بعضی از اشعار امرؤ القیس که در قصیده لامیه خود می‌گوید :

ترا بعرارام فسی عرصاتها و قیعاتها کأنها حب فلفل

و در تعریف پیه شتر خود :

فظل العذاری یرتمین باحمها و شخم کهداب الدمشق المقتل

که در شعر اول ، پشگل‌های آهورا در یرزمین معشوقه به حب فلفل تشبیه نموده ، و در شعر دوم ، موقعی که شتر خود را برای دخترها کشته و دخترها پیه‌های شتر را از هم می‌ربودند و به طرف هم پرتاب می‌کردند ، پیه‌های مزبور را به دسته‌های ابریشم قتیله قتیله تشبیه شده تشبیه می‌کند .

ولی در آسیا به واسطه کثرت مناظر زیبا و فراوانی همه چیز و تراکم

افکار بزرگ فلسفی و خیالات پیچاپیچ ، اشعار بساطت خود را گم کرده مخصوصاً هر چه دوره ادبیات به ما نزدیکتر می‌شود ، تشبیهات و تعریفات دور و درازتر و دقیقانه‌تر و غیر طبیعی‌تر می‌شود . مثلاً رودکی در تعریف زلف و دهان معشوق می‌گوید :

زلف تو را جیم که کرد آنکه او خال تو را نقطه آن جیم کرد
آن دهن تنگ تو گویی کسی دانگکی ناز به دو نیم کرد

یک قرن بعد ، عبدالواسع جیلی می‌گوید :

اگر سخن سرودی بدان شکسته زبان مرا درست نگشتی که او دهن دارد

اولی زلف را به جیم (ج) و دهان را به دانهٔ انار دو نیم تشبیه نموده و در زمینة یک تشبیه نالچسب غیر طبیعی ، یعنی زلف به جیم و دهان به نار دانهٔ دو نیم ، داد سخن و اغراق را داده و دومی بعد از قرنی دیده‌است که چه می‌تواند بگوید که از او عقب نماند ، آمده و در هویت دهان محبوبه شک آورده‌است و شعرای قرون اخیر به بدبختانه به کلی منکر دهن محبوب شده‌اند و گفته‌اند « گفتم دهنت گفت چه خواهی از هیچ ؟ »

سایر تشبیهات و تعریفات را نیز از همین يك نکتهٔ دقیقه می‌توانید مقیاس بگیرید . این است که در میان شعرای عجم چند نفر پیش در فن تشبیه و وصف قابل نامبرداری نیستند که یکی از آنها رودکی و دیگر فردوسی و منوچهری دامغانی است . مخصوصاً فردوسی و منوچهری در فن تشبیه و وصف طبیعی در عداد شعرای بزرگ عرب و ادبای بزرگ فرانسه محسوب می‌شوند . علت قدرت طبع و دلچسبی تشبیهات منوچهری نیز یکی دهاتی بودن او و دیگری تسبیحات و استقصائات فراوان اوست در اشعار عرب ، خاصه در اشعار شعرای قبل از اسلام ، چنانکه غالب مضامین اشعار او از شعرای قدیم عرب اتخاذ شده است و به علاوه از کردهٔ مناجرات و شکایاتش پیداست که اخلاق متین و بسط و کندی داشته و هیجان مخصوص همواره در دماغ او حکمفرما بوده و به واسطهٔ آن او با اطمینان عرب فوق‌العاده طبعش حماسی و فخری و تأثراتش شدید و خشن بوده است . خودش در موقع حمله بحر حریف می‌گوید :

من یبسی نوال شعر تازیان دارم زبیر تواندانی خواندهٔ الاهبی بصحاک قامبجین (ه)

من بگفتم غم دین و علم طلب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست

بیجه نازادان به از شماه افکندن چنین

منوچهری در حال مزبوره در فن تشبیه و حسن وصف و تعریف ، سرآمد

خواهد افزود و به زودی در عالم تمدن جایی برای خود در پهناوی فردوسی

و خیم و سعیدی باز خواهد کرد .

تشبیهات منوچهری به قدری معروف است که محتاج به اندراج نیست ،

معدلک برای نمونه چند شعر از بهترین قصاید او را می‌نگاریم :

سر از البرز بر زد قرص خورشید

به کردار چراغ نیم مرده

بر آمد بادی از اقصای بابل

تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی

ز روی بادیه برخاست گردی

چنان کز روی دریا با معدادان

برآمد زاغ رنگ و مرغ بیکر

چنانچون صد هزاران خرمن تر

بجستی هر زمان زان میغ برقی

چنان کاهنگری از کورهٔ تنگ

و این قصیده از اول تا آخر وصف و تشبیه و تابلوسازی و نمایش است ،

و تمام اشعار منوچهری از همین قبیل است . ویس از منوچهری شاعری ندیده‌ام

که درین فن به پایهٔ کوتاهترین شعر او تواند رسید ، مگر مرحوم مصوبدخان ،

ملک‌الشعرا ناصرالدین شاه ، که در یکی دو قصیده مخصوصاً از منوچهری

تقلیدی کرده و الحق داد سخن داده‌است .

گفتن شباست ، آیا کسی را دوست دارید ، کسی را دشمن دارید ، مظلومید ، فقیرید ، شجاعید ، و می‌خواهید تشجیع کنید ، گنه دارید ، امانتان دارید ، خبر تازه یا سرگذشت فشنگی به خاطر دارید ، نکته حکیمانه و فلسفه خوش و دقیقی در نظر گرفته‌اید ؟ چه چیزی است که شما را و طبع شما را می‌خواهد به خود مشغول کرده و به لباس یک یا چند شعر خودش را به مردم نشان دهد ؟ هر چیزی که هست همان را با هر قدر فکر و عقل و ذوقی که دارید همان طور که هست بدون گرافه و با حقیقت صدق به نظم درآورده یا به تثر بنویسید . شاعر آن است که در وقت تولد شاعر باشد . به زور علم و تتبع نمی‌توان شعر گفت . تقلید الفاظ و اصطلاحات بزرگان و دزدیدن مفردات و مضامین مختلفه مردم و باهم ترکیب کردن ، کار زشت و نالایقی است و نمی‌شود نام آن را شعر گذاشت . کسی که طبع ندارد ، کسی که از کودکی شاعر نیست ، کسی که اخلاق او از مردم عرش عالی‌تر و بزرگوارتر نیست ، و بالاخره کسی که هیجان و حس رقیق و عاطفه تکان دهنده ندارد ، آن کسی نمی‌تواند شاعر باشد ، ولو مثل قآنی صد هزار شعر بگوید ، یا مثل فتحعلی خزن چند کتاب پراز شعر از خود به یادگار بگذارد .

شاعر رودکی است ، فردوسی است ، خیام است ، مسعودی است ، منوچهری است ، سعدی است . شاعر ویکتور هوگوست ، ولتر است ، که در مشرق و در مغرب همجا و همه وقت زنده‌اند . فردوسی و خیام شاعر دنیا و مال همه جهانند . ویکتور هوگو ، شیلر و ولتر همه وقت از آن همه مال بوده و خواهند بود . ایران ، فرانسه ، آلمان نمی‌توانند آنها را به خود اختصاص دهند ، چنانکه انگلیس نمی‌تواند شکسپیر را مختص خود بداند و عرب هم ابوالعلائی معری را باید شاعر و فیلسوف روی زمین بشناسد .

- (۱) ساسی
 - (۲) آریایی
 - (۳) بالابوش ، لحاف - فرهنگ معین .
 - (۴) عیب ، نقص ، بیماری - فرهنگ معین .
 - (۵) مصرع اول از مطلع قصیده معروف عمرو بن کلثوم است ، از شاعران جاهلیت و صاحب یکی از معانی سبع ، بدین مطلع :
- الاهی بضحک فاصبحینا ولاتبقی خمور الاندینا

برمودا



برای آقایان و جوانان

در تمام فروشگاه‌های کفش پستی

کفش پستی

در خدمت ملت ایران



قسم سوم ، اشعار روایی ، قصه سازی ، رومان نویسی است . والبنه برین قسمت هم اگر محسّنات فوق‌الذکر دخیل شود در حقیقت جامع تمام نکات خواهد بود ، چنانکه شاهنامه ازین قبیل است . ولی خود این فن فی‌نفسه یکی از محسّنات شعر و متخصصین معروفی از قبیل نظامی و وحشی و غیره داشته و در اروپا نیز چه در میان شعرای کلاسیکی و چه شعرای رومانیک این طرز شعر متداول بوده فقط گروه اول از ایلیناد هم‌وسایر شعرای روم تقلید نموده و به قصه سازی صرف اکتفا ورزیده و متأخرین مزایای اخلاقی و تشبیهات و احساسات و تهییجات را هم بر آن ضمیمه نموده‌اند .

بوستان سعدی را با اینکه دارای حکایات و روایات است ، نمی‌توان یک کتاب شعر روایی و نقلی نامید ، زیرا سعدی قصدش فقط بیان اخلاق و دستور معیشت عمومی بوده ، این است که نه جنبه وصفی را دارا و نه هم مرتبه نقلی و روایی را حاضر است و در دو صفت اخیر از شاهنامه عقب مانده و مشنویات نظامی و وحشی و جامی و ملای روم نیز هر کدام فاقد یکی از مراتب اولویت شعری‌اند . مثلاً در خصمه نظامی احساسات و هیجانات و اخلاق عمومی کمتر و بی‌قدرت‌تر دیده می‌شود . در مشنوی مولوی همه چیز را با همه چیز مخلوط و مزوج نموده و به قدری فلسفه و تحقیق و معلومات متراکمه متنوعه را در هم ریخته است که نمی‌توان استفاده ادبی به‌طور مطلق از آن نمود و در همان بین هم همه‌قسم شعر می‌توان از آن استخراج کرد .

بدین جهت ، یعنی به غایت مشکل بودن قسمت روایی و تعسر موقعیت شاعر به تکمیل این قسم شعر ، ما آن را فقط از نقطه نظر جنبه واحد ، که همان نقل و روایت خشک و خالی باشد در درجه سوم قرار دادیم و این صنعت را باید از اروپائیان تقلید نموده و بیشتر در اشعار غیر منظوم بکار برد .

ازین سه قسم مقصود ما وانمود کردن روح محسّنات واقعی شعر واقفان آن است و هر شاعری نظر به خقت دماغی‌اش ، در یکی ازین فنون موقعیت حاصل نموده و معروف می‌شود و به ندرت شاعری را خواهید چست که در تمام اقسام شعر قادر و توانا باشد . چنانچه ایرادی که به فردوسی می‌گیرند این است که او در مغالزه و هیجاناتی عشقی دست نداشته و اگر به غایت محفود شدن اشعار فردوسی این ایراد را وارد بدانیم ، باز نهایت افنخار را در موقعیت بدین او به سایر درجات شعر بایستی برای او قائل شویم . فردوسی جوانی و عشق خونرا در احیای نام مات و دولت اجدادی خود منحصر نموده و موقف برای سایر معاشقه‌ها نداشته است ، مگر معاشقه و مغالزه‌های ساده ، آن هم با عسر و جفت خود چنانکه در صدر قصه بیژن بدان اشارت می‌شود .

یک انسان هیچ وقت به دو چیز عاشق نمی‌شود . همیشه عشق به یک طرف می‌رود و صاحب‌خود را هم به همان یک طرف می‌برد . اشعار عشقی چیزهایی نیستند که نام شاعر را جاودانه ضبط کنند . غزلیات سعدی هرگز به قدر بوستان او جاودانی نخواهد بود . روزی که زبان ایران تغییر کند و اصطلاحات سعدی کهنه شود ، آن روز بوستان به آن زبان ترجمه شود ولی قسمت عشقی غزلیات او به حال خود خواهند ماند .

در غزل جز دو چیز : دوستی مفرط و هجران سخت ، چیز دیگر یافت نمی‌شود ، مگر شاعر از سایر اقسام صنایع ، از اخلاق خود ، از احساسات خود ، از گذشت و بردباری قوی خود ، و از هر صفتی و هیجانی که بتواند ششوده را اساساً تکان بدهد و از تشبیهات و تاپاو و سازهایی خوب داخل حرفهای خود نموده و یا سختترین ضربت حس و عاطفه و تألم و هیجان و ذوق بر مغز و قلب خواننده فرو ببرد . این چنین غزلی به ندرت گفته شده و به ندرت عمومیت پیدا خواهد کرد .

غزلیات سعدی و حافظ از نقطه نظر عشق و مغالزه عمومیت ندارد . ایرانیان آن را می‌پرستند ، ولی سایر ملل چندان به آن اعتنایی نمی‌گذارند . مگر جایی که سعدی اخلاق عمومی و پسیکولوژی‌های غریب و عجیب عشقی را ، و حافظ فلسفه‌های عمیق و کلمات دقیق را ذکر می‌نمایند . ازین دورا است که اروپایی اشعار مزبور را با تعجب خوانده و از آن استفاده می‌کند .

غزل را باید برای خود گفت و برای معشوق خواند ، ولی شعر حقیقی را باید برای دنیا گفت و برای دنیا به یادگار گذاشت .

هر شعری که شما را تکان ندهد به آن گوش ندهید . هر شعری که شما را نخنداند و یا به‌گریه بیندازد ، آن را دور بیندازید . هر نظمی که به شما یک یا چند چیز خوب تقدیم ننماید بدان اعتنا ننمایید . تا شما را یک هیجان وحشی حرکت ندهد بیهوده شعر نگویید ، اول فکر کنید که چه چیز سابق شعر